



نژاد و عقیده نژاد پرستی

بقلم دکتر براندز

تجزیه میشود که در مقابل آن سواد معاهده (ورسای) قابل ذکر نمیشد. پیتارد خلاصه این مسئله را بطور موجز بیان کرده و گفته است 'بین یکنفر یومرانی و باواری که هر دو زبان آلمانی حرف میزنند همانقدر فرق و اختلاف موجود است که بین یک اسپ و خر موجود میباشد، و آنچه در مورد زبان آلمانی راست میآید در مورد تمام زبانهای دیگر هم راست است. در اینجا خوبست توجه عموم را معطوف بداریم به تصورات غلطی که در اطراف مسئله نژاد آریان بوجود آورده شده است. نژاد آریان وجود ندارد و هیچوقت وجود نداشته است. لفظ آریان را در سال ۱۸۸۸ زبان دان آلمانی ماکس مولر بکار برد که یک رشته زبانهای دارای ریشه مشترک را نشان بدهد و بالخصوص زبانهای سانسکریت و فارسی و آلمانی و انگلیسی و لاتین و یونانی و ارمنی و اسلاوی. مولر بعنوان تأکید بیان کرد که برای این اسم نه معنای حیات شناسی (نژادی) قائل میباشد و نه میزان حیات شناسی.

پس درست نیست که یک نژادی را بوسیله یک زبان معرفی نمائیم. اولین اهتمام زبان دانان باید این باشد که این نکته را در نظر گرفته و بدینطور از تولید آسفناکترین پریشانی و اشتباه در خواطر عموم پرهیز کنند. اگر نتوانستیم از زبان ملی که کله سرشان گرد است یا از صرف و نحو ملی که سرشان دراز است صحبت کنیم از نژاد آلمانی یا اسلاوی یا فرانسوی هم نمیتوانیم صحبت کنیم.

سوء تفاهماتی که در هر طرف بر سر مسئله موسوم به مسئله نژادی بر پاشده است بسبب این است که لفظ 'نژاد' را بمطالبي بسته اند که در حقیقت ابداع کاری به نژاد ندارد. زبانیکه یک شخصی بان تکلم میکند مطلقاً دلالت بر نژاد او ندارد. زبان مربوط به محیط اجتماعی و فرهنگی شخص است در صورتیکه نژاد یک مفهوم حیات شناسی است که اساسش توارث و مختصات جسمانی است. دانستن یک زبانی بارت عاید کسی نمیشود چنانکه یکنفر سیاه پوست که انگلیسی حرف میزند از انجبهه 'نردیک' نمیکردد بهمین طریق هم اگر تمام یک ملت بیک زبان متکلم باشد نمیتوان گفت که تمام افراد آن متعلق بیک نژاد میباشد. چنین چیزی از قبیل نژاد (تیوتنی) یا نژاد آلمانی یا نژاد (اسلاوی) وجود ندارد فقط زبان تیوتنی و اسلاوی موجود است. اگر میخواستیم آلمان را از روی تمایلات نژادی اهل آلمان تقسیم بکنیم بایست (پومرانیا) را به (اسکندیناوی) متصل کنیم و اهل (فریزلند) را به هلاند وصل کنیم و (باواریها) را به اطریش و سوئیس. از اینقرار آلمان چنان

ملت هم نباید بجای نژاد اشتباه بشود چنانکه فرانسه و بلژیک و آلمان نژاد نیستند. وقتیکه تاریخ هر یک از ملل اروپا را مطالعه کنیم همیشه می بینیم که خاک آنها در زمان گذشته مسکن چندین نژاد بوده است غالب اوقات دشوار است که صفات جسمانی مختصه این نژاد ها بشرح بیاید چنانکه فرانسه امروزه در عهد حجری مسکن طوایف کوچک بود که از راه اسپانی از افریقا بآنجا وارد شدند وطولی نکشید که پس از آن هم نژاد آلب از مشرق هجوم آور شدند. در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح (سلتها) بدانجا هجوم آوردند و در قرن اول میلاد مسیح بلژیکها و دانمارکیها در خاک فرانسه پیدا شدند. (واندالها) در قرن اول میلاد مسیح خود را در (گال) پراکنده کردند و بعد هم فیزیگوتها در جنوب فرانسه سلطنتی را بوجود آوردند که هفتصد سال برقرار بود. باز بعد از آنهم فرانکها و گوتها و هونها بتاخت و تاز بآنجا آمدند. این ملت که حدود جغرافیائی او متغیر است و هم اکنون یک بار دیگر مورد هجوم قرار گرفته است چه نژاد هائی برای ساختن آن دست بهم داده اند. آنچه راجع بفرانسه راست است در مورد سایر ممالک هم درست میباشد. در آلمان از شمال که بجنوب برویم نژاد های نردیک و آلب و حتی (مدیترانه ای) هم می بینیم.

مورخین و سیاسیون اگر از استعمال کلمه نژاد برای تعریف واحدهای سیاسی یا ملی دست بکشند سوء تفاهماتی که در اطراف مسئله نژاد فراهم آمده است بر طرف میگردد. اگر کسی در آلمان زندگی کند رنگ پوست و هوی خود را عوض نمیکند: اهل آلاس و لورن که از هفتاد و پنج سال باینطرف سه مرتبه ملیت خود را عوض کرده اند نژادشان عوض نشده.

حالا بیک نکته مهمی می آیم که تمام این عقیده نژادی در اطراف آن دور میزند و آن نکته همانا مسئله فرهنگ است. آیا نژاد فرهنگ را هم بوجود می آورد یعنی یک نوع سلوک و رفتار که مختص بخودش باشد میپروراند؟ آیا آن فرهنگ با آن نژاد از میان میرود یا یک نژاد دیگر که جای آنکه رفته است آن فرهنگ را دوام میدهد. اینها مسائلی است که بمجرودیکه این دو لفظ نژاد و فرهنگ باهم روبرو شدند فوراً ظاهر میشوند.

یک نژاد واحد در مدت تاریخ خود میتواند فرهنگهای مختلف قبول و اختیار نماید و رفتار خود را با اختلاف فرهنگها عوض بکند. در قرن نهم میلاد مسیح (اسکاندیناویها) دزدهای دریائی خطرناکی بودند که در تمام دریاها مردم از آنها میترسیدند اما در وقت حاضر ینسبایت مردمانی آرام هستند. تا اینجا که گفتیم راجع به نژاد (نردیک) بود. ژاپونیها که نژاد زرو هستند در اواسط قرن گذشته ملتی صلح جو بودند که محتاج به توسعه نبوده و عادات کهنه آباء و اجداد خود را پرورش میدادند و آنچه متعلق به فرهنگ غربی بود منفور میشدند. اما از آنوقت بدینطرف حالات خود را بکلی عوض کرده و تمام فرهنگ غرب را با سرعت شدیدی جذب کرده و در صد کشور گشائی و جهانگیری بر آمده و نه فقط چندین جنگ را راه انداخته بلکه یکی از خطرناکترین مردم دنیا هم شده اند.

بر عکس نژاد های بسیار میتوانند بتولید تدریجی یک فرهنگ کمک کنند. تاریخ تمام تمدن اروپائی از اول تا آخر بیک نهج پیشرفته لکن نژادهای اروپائی بسیار عوض شده و در تغییر و تبدیل بوده است چنانکه یونان یک قسمت از فرهنگ خود را از مشرق بارت برد شرق هم بنوبه خود از مصرها گرفته بود. فلز را در هندوستان اختراع کردند، باروت را در چین، تنباکو و صنعت اهلی کردن حیوانات را بومیان امریکا معمول داشتند و این کمکهای فرهنگی از نژادهای مختلف تماماً در بنای تمدن امروز سهیم بوده اند. هر علم و فنی که این روزها بکمک فقط یک نژاد بنا شده و از کمکهای دیگران صرف نظر کرده اگر واقعاً بتواند بوجود بیاید بالمال معدوم گردیده و راه نیستی را خواهد پیمود. (یاستور) حق داشت که گفت ممکن نیست که توسعه هر علم و فنی مرهون یک ملت واحد باشد بطریق اولی ممکن نیست که مدیون یک نژاد واحد باشد.

فرهنگ و عموماً سلوک مردم یک امر موروثی نیست. انسان هوا بیما و توپ را اختراع کرده اما معنی این آن نیست که اولاد و اخلاف او کاملاً با بال بدنیا میآیند یا در موقع آمدن بدنیا دارای قوای نهائی برای کشتن اینشاء نوع خود خواهند بود.

آنهایکه بسط فرهنگ را در گذشته و حال مورد مطالعه

در صورتیکه سوئدی در مقابل این مرض میتواند مقاومت نماید .
 لکن اگر این دو نفر را در سنگال مورد مطالعه قرار بدهند
 سوئدی از لحاظ جسم پست تر از سیاه پوست بیرون خواهد
 آمد زیرا که زود تر از سیاه پوست مبتلا به تب زرد خواهد شد
 و سیاه پوست تا اندازه ای از این مرض مصون خواهد بود .

مقایسات فکری بین نژاد ها از روی آزمایشهای فکر
 بعمل آمده ولی تفصیل آنها را در اینجا نمیتوان داد . امتحانات
 فراوان که بین سال ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ در آرتس امریکا بعمل
 آمده ثابت میکند که مایه فکری در سر بازان سفید پوست زیاد
 تر از سیاه پوستان است . از آنوقت با بنظر جرح و تعدیلی در
 این امتحانات شده است یعنی وقتیکه آزمایشهایی که در ولایات
 مختلف دول متحده امریکا در سیاه پوستان شده مورد
 مطالعه قرار میدهم حس میکنیم که تقریباً در تمام موارد
 مایه فکری سفید پوست بر تر و زیاد تر است لکن باز هم
 زود حس میکنیم که همین مایه نیز در میان
 سیاهان مقیم ولایات شمالی زیاد تر از سفید های مقیم
 جنوبی میباشد . این یک دلیل واضحی است باینکه هوش تا
 آنجائیکه سنجش آن ممکن باشد محققاً وابسته به محیط زندگی
 مردم است . قبل از اینکه بگوئیم که یک نفر سیاه پوست پست تر
 است واجب است که همان فرصت و شرائط اجتماعی که سفید
 پوست دارا است برای او هم فراهم بیآوریم و آنوقت ببینیم که
 باز هم آن سیاه پوست پست تر میماند یا خیر .

آنچه در باره سیاهان و سفیدان راست میآید همان اندازه

قرار میدهند و میکوشند که در ترکیبات فنون جدیده موشکافی
 کنند باید اینگونه الفاظ را از قبیل فرهنگ نزدیک و فرهنگ
 مدیترانه از لغت خود خارج کنند . اگر بخواهم حق کلام را
 ادا کنم باید بگویم که این قبیل عادات مورد استعمال فراوان
 ندارند لکن بسیاری اشخاص لایق هستند که بعقیده آنها فرهنگ
 یک امر روحانی است و میل دارند فرهنگ را با مدد مادی
 نژاد تقویت نمایند . این اشخاص ساده لوح بغیر از تولید
 پریشانی در خواطر دیگران هیچ کاری انجام نمیدهند .

زبان و ملت و فرهنگ اینها مفهومی میباشند که
 موروثی نیستند . مطالعه آنها باندازه کافی دشوار میباشد و لازم
 نیست دیگر آنها را با یک عقیده نژادی حیوان شناسی مربوط
 سازیم که وجه مشترکی بین آنها موجود نمیشد .

اکنون که عقیده خود را در این نکته بیان کرده ام
 خیال میکنم آسانتر باشد که موضوع برتری یا پست تری نژاد
 را مورد بحث قرار دهم وقتیکه گفته میشود که یک نژاد
 بر تر از دیگر است ما چنین میفهمیم که بر تری آن مربوط
 به بر تری عقلی است یا بر تری جسمانیست باین معنی که در
 کساکش زندگی قوه استقامت جسمانی وی زیاد تر میباشد . بیائید
 در این موضوع دقت بیشتری بکنیم . تا جائیکه مربوط به بر
 تری جسمانی است این بر تری فقط بتناسب محیط میباشد
 چنانکه یک نفر سیاه پوست مقیم سوئد اگر مقایسه با یک نفر
 سوئدی شود یقیناً از نظر جسم پست تر است برای اینکه او
 زود تر از سوئدی استعداد مبتلا شدن بمرض سل را بهم میرساند



تپ بربری های مدیترانه ای



تپ کالوکی



تپ چینی



زنی از مرخ بوستان امریکائی

هم در مورد تقسیمات نژادی سفیدان راست میباشد. از برتری عقلی و جسمی نژاد «نردیک» صحبت‌های زیاد شده است و حتی گفته شده است که هر ترقی که در میان نژاد‌های آلب و مدیترانه شده بسبب این بوده که چند نفر از نژاد نردیک بمیان آنها رفته بوده‌اند و من نمیخواهم که زیاد وارد این مبحث بشوم لکن باسانی میتوانم اسامی فراوان از اشخاصی که در فنون و صنایع مستظرفه و سیاست مقامات عالی معزز بوده‌اند ذکر بکنم در صورتیکه نه رنگ مویشان بور بوده و نه هم سرشان چهار گوش بوده است.

وقتیکه خوب دقت میکنیم می بینیم که یک نکته اجتماعی مهمی این مبحث را بزرگتر کرده است توضیح کلام آنکه آزمایشهاییکه برتری نژاد یا افراد بسبب آنها معین گردیده است از طرف افراد طبقات متمول بعمل آمده که جنبه عقلی را بیشتر حائز اهمیت دانسته اند. من نمیتوانم بگویم که این انتخاب تا چه اندازه جائز میباشد لکن اگر روانشناسان ارزش یکنفر را از روی وجود یا عدم بعضی تعصبات اجتماعی او معین میکردند ما چه میگفتیم؟

من منکر نیستم که برخی جماعات بشری در برخی صفات مخصوص روحی ممتاز هستند چیزها را که من منکر هستم اینست که این صفات موروثی باشد و ما نمیتوانیم بسبب این صفات یکی را برتر و دیگری را پست تر بخوانیم. برخی اشخاص زیرک و با هوش شناخته شده اند دیگران از قوه بدنی خود افتخار میکنند کدام یک برتر و کدام یک پست تر است؟ صفاتی از قبیل هوش و حافظه و نفرت و عادت بدروغگوئی و درستکاری یک پایه و اصل عمومی را نمیتوان برایشان قائل گردید. آیا کدام یک برتر است؟ یک نژاد زرنگ و باهوش یا یک نژادیکه دارای حافظه خوب است و از دروغگوئی متنفر میباشد؟ این صفات را نمیتوان طرف قیاس باهم قرار داد. اینها کیفیاتند نه ذاتیات و اگر بگوئیم که یک نژاد از نژاد دیگر برتر است بهمان اندازه دور از حقیقت شده ایم که بگوئیم آفتاب از زمین بلندتر میباشد.

اینست تمام مطالبی که در موضوع نژاد احتیاج به بیان آن بود. حدود ترجمه عقائد نژادی بر ما معلوم گردید و فهمیدیم

که آن عقائد راجع به چه چیز میباشد. هر وقت از این حدود خارج شدیم استنباط‌های ما غلط خواهد بود. در اثناء تاریخ خودمان چنین غلطی را عمداً کرده اند. اینکه میگوئیم عمداً برای اینست که مفاهیمی برای این عقائد در نظر دارم که برای منظورهای ملی یا سیاسی آورده‌اند تا مفاهیم انسان شناسی را باطل سازند یا زیاده از حد ساده معرفی کنند. اینست که قوانین نژادی بوجود آمده است. هر چند مسئله نژادی یک موضوع بیولوژی است که ممکنست مانند یک مقصود معین مورد تتبع و بحث قرار گیرد لکن این عقیده و کیش را یک نهضت سیاسی قرار داده‌اند که بحث در آن مطلقاً ممنوع میباشد. اگر در بقیه این مقاله توجه خود را به کیش نژادی معطوف بدارم برای اینست که مرتکبین این خطا عقیده نژادپرا مورد استفاده خود قرار داده اند تا اینکه بمردم عوام بنمایانند که مبنای آرت بر اساس علمی قرار گرفته است.

پس یک بار دیگر تکرار میکنم (برای اینکه این نکات با اوضاع حاضر هر قدر زیاد تر تکرار بشود بهتر است) باینکه کیش نژاد پرستی عبارتست اولاً از مجزا کردن و باطل نمودن چند عقیده از مردم شناسی که باید در دستور ساده سهل الفهم بدون گردیده و برای مقاصد معین از آنها استفاده گردد و این مقاصد بنا بر ضروریات هر مورد تفاوت میکنند. و چون قانون نژادی مقاصد مختلف دارد و ایضاً منطبق تا بیان دستور آن تفاوت پذیر میباشد بنا بر این تجزیه و تنقید آرت در نظر اول مشکل است لکن این اشکال فقط در همان نظر اول میباشد. باور میکنم که کیش نژادی جدید منشأش از (کنت گوینو) بوجود آمد و ما در این خصوص مدیون فکر او هستیم. مقصودیکه بسبب افکار نژادی او تعقیب میشد تا زگی نداشت لکن طرز استفاده از افکار علمی تازه بود. اول بیائید این کنت فرانسوی را مورد مطالعه قرار بدهیم. همین کنتی که مصنف «مقاله راجع به عدم تساوی نژادهای بشری» است که در حدود سال ۱۸۵۰ م. طبع رسیده است.

کنت گوینو یک (کنت) بود یعنی یکنفر از اعیان بود که در سال ۱۸۴۸ عقیده اعیان فرانسوی آنوقت را داشت. پدرش را انقلاب فرانسه کاملاً خراب و بخاک سیاه نشانده بود و ارتور

دو گوینو که در احوال و اوضاع ملوک الطوائفی پروریده شده بود وجود خود را وقف تنفر مادام العمری انقلاب فرانسه و محرکان آن نمود و اینست آن فرضیه ایکه او بوجود آورد.

ترقی هر ملت مرهون و مدیون وجود یک طبقه سائد و عالی در میان آنست که سیادت و برتری او اساسی یعنی تژادیت و قوه و تسلط او بسبب اصل و نسب اوست و با اصل و نسب او بوجود آمده است. فرانسه فقط تا وقتی توانست راه ترقی را بییابد که این تژاد سائد که بلند قد و بور بود زیاد و باندازه کافی در آن وجود داشت. این تژاد آریان بود (و گوینو توضیح بیشتری در این باره نمیدهد) لکن چون عده تژاد آریان کم شد فرانسه نیز در سنوات ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ رو بانحطاط گذارده علاوه بر این فرانسه یگانه کشوری نبود که چنین واقعه ای در آن مشاهده گردد. در تمام دنیا آن تژادیکه جسماً برتر بود (یعنی تژاد بلند قد و بور که آریان باشد) و میتوانست خود را منتسب به اعیان ملوک الطوائفی بکند نزدیک بود که بهمین سر نوشت مبتلا گردد. و اگر واقعاً یک نهضت بین المللی بوجود نیاید که اعیان تمام کشورهای اروپا را دو باره متحد بکند امید نجات برای آنها نخواهد بود. گوینو از صمیم قلب ندائی بر آورد که «ای اعیان دنیا متحد بشوید».

اساساً گوینو روی سخن را بیشتر متوجه به آلمان کرد چنانکه کتابش «مقاله راجع بعدم تساوی تژاد های بشری» به جورج پنجم پادشاه هانور هدیه گردیده و او کسی بود که در هانوفر موفق شده بود که حکومت مشروطه جوان آزادخواه کشور خود را ملغی کرده و استبداد را بشدیدترین معنی آن دوباره بر قرار دارد. بزرگترین مرکز امید گوینو آلمان بود چو امید وار بود باینکه آلمان بتواند نهضتی را که در ۱۷۸۹ بجریان افتاده بود موقوف بکند و بهمین سبب است که تژاد سائد خود را نه فقط آریان نامید بلکه تیوتن هم نام نهاد. اتحاد آلمان بدست بیسارک و نقش مهمی که ملاکان پروس در آن بازی کردند عقیده او را برای او ثابت کرد. پس از آنکه دید فرانسه مورد هجوم شد نفس راحتی کشید و بعد از آنهم وقایع ۱۸۷۰ و سقوط پاریس را مشاهده کرد. این همان تاریخی بود که او انتظار داشت آغاز تجدید حیات اروپای ملوک الطوائفی باشد.

گوینو یک نفر مات دوست نبود، او نه طرف دار فرانسه بود نه هواخواه آلمان. اگر طرف آلمان بیسارکی را میگرفت برای این بود که آلمان دارای یک ساختمان اجتماعی بود که تا اندازه ای موافق آرزو و میل او میبود. عقیده تژادی او یک عقیده اجتماعی بود که با حدود ممالک سروکاری نداشت. اشتباه او عبارت بود از عقیده وی باینکه یک طایفه یا یک طبقه از جامعه جسماً بر دیگران برتر بود در صورتیکه چنین عقیده ای در باره هر طبقه از طبقات جامعه بی اساس میباشد.

لکن بعد از ۱۸۷۰ جوش و خروشی برای ملیت در اروپا برپا شد و یک عقیده تژادی سیاسی را بوجود آورد. آنهائیکه مدح و تعریف آنرا کردند متعمداً مرتکب این اشتباه شدند که ملت را با تژاد خلط کردند و علاوه بر این اصرار



این مجسمه سر انسانی در روسیه آسیائی پیدا شده و این نظریه را تأیید میکند که سرخ پوستهای امریکائی از تژاد ملل آسیائی هستند. در این صورت مجسمه مزبور به مجسمه های سرخ پوستان شمال امریکا شباهت کاملی دارد

کردند که این مات بخصوص یعنی این نژاد بر دیگری برتر بوده این موضوع را قبل از این بر رسی کرده ام و در اینجا فقط مختصراً آن موج بزرگ نژاد پرستی را که بر اروپا جاری گردیده و هنوز از شدتش نکاسته مورد مطالعه قرار میدهم .

در فرانسه بود که این عقیده نژادی ابتدا گردید . چون زائیده شکست ۱۸۷۰ و زائیده حس انتقام بود بنا بر این فرانسه را یک نژاد برتر معرفی کرد . (بروکا) و (کاترفاز) دو عالم مردم شناس قابل عقیده ای برخلاف عقیده گوینو اختیار کردند و در نوشتجات خود هوش و ارزش اخلاقی نژاد آلپ فرانسوی را (که گندم گون و سرگرد هستند) مدح و تعریف کرده و بر پیروهای نزدیک اظهار کردند . برخلاف گوینو که فقط ادیب بود این دو نفر (بروکا و کاترفاز) مطالب عدیده فنی مردم شناسی را بیان کردند که برای علماء مردم شناس زمان خودمان بینهایت مفید میباشد . بدبختانه مطالبی که استنتاج کردند از حدود مقرر (که در بالا شرح داده شده) تجاوز کرده و مرض ملیت خواهی آن موقع آنها را بی اثر کرد . در ضمن یک مقاله بعنوان 'نژاد پرستی' کاترفاز کوشید که ثابت نماید باینکه فرانسه و آلمان مرکب از دو نژاد کاملاً جدا گانه است و نژاد آلمانی (که بالا شرح گذشت) پست تر از فرانسوی میباشد . آنچه را که گوینو از روی اساس اجتماعی انجام داده بود او از روی اساس ملیت پرستی انجام داد . بموجب گفته کاترفاز آلمان جای نژاد آریان نیست بلکه فرانسه است . بدینطور مقاصد سیاسی در لافه دستورهایی لفظی که متظاهر بعلمی بودن است پیچیده شدند و جای تأسف بسیار است که دو نفر عالم مانند بروکا و کاترفاز حقیقت علمی را تحریف کرده اند .

لکن آنطرف رود خانه رن در مقابل تبلیغات نژادی فرانسه یک تبلیغات دیگر با آواز آمد . در آنجا عقیده بر آن بود که آلمان نژاد برتر بود و فرانسه محققاً پست تر بود و برای اثبات این مدعا اقوال گوینو را بخاطر آورده و مورد استفاده قرار دادند . داماد و گنر با سم هوستن چمبرلین کتابی را تألیف کرد بنام 'شالوده قرن نوزدهم' که این قول را محکمتر ساخت . از این کتاب با همان وقت فراوانی که مخصوص

آلمانهاست استفاده کامل شد . قیصر آنها به فرزندان خود توصیه کرده و بین تمام افسران ارتش توزیع نمود و امر کرد که بقیمت ارزان برای استفاده عموم چاپ و بمعرض فروش گذارده شود . فرانسه نه فقط یک دشمن سیاسی بلکه یک دشمن موروثی نژادی گردید که برای تأمین عظمت نژاد آلمانی باید خرد بشود . این مقدمه هولناک جنگ ۱۹۱۴ بود چنانکه مابین کامیف نبرد من ، مقدمه جنگ ۱۹۳۹ بود . وقتی که جنگ ۱۹۱۴ بروز کرد ایتالیایی دشمن آلمان بود برای اینکه او هم مثل فرانسه متعلق بهمان نژاد لاتینی بود . لکن این نکته مانع نشد از اینکه در سال ۱۹۴۰ اعلان جنگ بفرانسه بدهد و شانه بشانه آلمان بجنگد زیرا که حالا به نژاد آریانی آلمان تعلق پیدا کرده بود . باید پیرسیم بعد از این ایتالیایی بچه نژادی تعلق پیدا خواهد کرد ؟

در اینجا بیانات خود را در عقیده نژادی بیابان خواهم رسانید زیرا که ابتداء قصد تطویل کلام را در آن نداشتم . لکن در خاتمه میل دارم خطرات پوشیدن لباس قاعده علمی را بر یک رویه سیاسی بیان کرده باشم .

وقتیکه یک قاعده علمی که برتری او را بر سایر مردم ثابت میکند به یک نفر نشان بدهند میل میکند که بدون تحقیق و بررسی آنرا قبول کند . وقتیکه همان قاعده توضیح میکند که برتری او مستلزم کوشش دهانی یا جسمانی او نمیشد بلکه حق اصل و نسب اوست پس آنرا مثبت خرداوندی دانسته و زودتر قبول میکند . اگر مذهبی نیست تصور خواهد کرد که طبیعت او را برتر و بالاتر از ابناء نوع خود قرار داده است .

این بیان بخوبی ممکن است او را خطرناک سازد . وقتیکه تمام یک ملت خود را جسماً برتر بداند شدیداً خطرناک میگردد برای اینکه خواهی نخواهی میکوشد که سایر ملل را که پست تر از خود میدانند تحت اقیاد خود بیاورد . هر دستوری که صفات ردیله انسان را مورد توجه قرار بدهد و غرور و خود پسندی او را تمجید و تعریف میکند بناچار (اگر از روی آن عمل گردد) منجر به بلا و مصیبت میگردد . همین حالا گرفتار یک چنین مصیبتی هستیم . اساس دستور و عقیده نژاد پرستی است .